۳۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۹)

۳۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۹) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۹ دی ماه ۱۴۰۱ موضوع : وجوه اجزاء روزه مستحبی یوم الشک از روزه ماه مبارک

- پیش‌گفتار(چکیده)
- حجیت عبارت «یعنی» در روایات، از باب رجوع به خبره
- جواز رجوع به فالاعلم در تمام احتیاطات واجب
- مخالفت برخی از اعاظم با صورت نیت ما فی الذمه در صوم یوم الشک
- فقه الحدیث روایت هشام و برداشت دو گروه از اعاظم
- صور مفروض در اجزاء صوم مندوب از واجب، در یوم الشک

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
وجوه اجزاء روزه مستحبی یوم الشک از روزه ماه مبارک

موضوعات فرعی:
چهار تصویر برای اجزاء روزه مندوب یوم الشک
فقه الحدیث روایت هشام بن سالم
حجیت عبارت «یعنی» در روایات، از باب رجوع به خبره
جواز رجوع به فالاعلم در تمام احتیاطات واجب

حجیت عبارت «یعنی» در روایات، از باب رجوع به خبره

در جلسه قبل راجع به این مسأله صحبت شد که آیا امر به وجوب صیام ماه مبارک در یوم الشک، درصورتی‌که درواقع ماه مبارک باشد، بالفعل هست یا نه. اگر هم بالفعل هست آن را چطور ترسیم کنیم که با نیت «یصوم علی انه من شعبان» جور در بیاید. بحث سر این بود. سفارش و عرض من این بود؛ در این پنجاه روایتی که در مانحن فیه داریم، ابتدا به‌دنبال روایاتی بگردیم که در درون خودش قرینه متصله داشته باشد؛ یعنی در یک روایت هر دو بحث آمده باشد. این روایات بر سائر روایات تقدم دارند.

روایاتی که در درونش قرینه متصله نیست را باید جمع کنیم. این روایات را داریم و آن‌ها را هم داریم، حال با اعتبارات و جمع عرفی چه باید بگوییم. به خلاف این‌که ما روایاتی را که در درون خودش قرینه متصله دارد. آن قرینه متصله ما را به جمع و فقه الحدیث خود آن روایت و سائر روایاتی که می‌خواهیم جمع کنیم، هدایت می‌کند.

در پایان مباحثه جلسه قبل، جمله آن آقا را خواندم. اول حدیث اصل بطلان صوم یوم الشک را آورده بودند؛ روایت معروف محمد بن مسلم که آن را خواندیم؛

> **عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من رمضان، فقال: عليه قضاؤه وإن كان ذلك.**
>
> **[1]**

در ادامه ایشان گفتند این خلاف قاعده است، چون واقعاً اگر ماه رمضان است، پس مکلف امر دارد و لذا دلیلی بر بطلان نمی‌باشد. لکن در روایت دیگر وجه این روایت و قاعده‌اش مشخص می‌شود. روایت دیگر، روایت هشام بود که فقه الحدیث خیلی خوب و ظریف و دقیقی دارد. روایت هشام در باب ششم بود. ما دو-سه روایت باب پنجم را به ترتیب خواندیم. روایت پنجم از باب ششم:

> **عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال في يوم الشك: من صامه قضاه وإن كان ذلك، يعني من صامه أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه، وإن كان يوما من شهر رمضان لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان، ومن خالفها كان عليه القضاء[2]**

«...من صامه قضاه وإن كان ذلك»؛ هر کسی یوم الشک را روزه بگیرد فایده‌ای ندارد، ولو ماه مبارک هم باشد باید آن را قضا کند. **«یعنی»؛** این «یعنی» برای ما هیچ مشکلی ندارد؛ از باب

حجت، نه از باب احراز واقع. از باب تحصیل الحجه هیچ مشکلی ندارید که «یعنی» را به امام علیه‌السلام برسانید. ای اینکه خود حضرت «یعنی» را فرمودند، ای اینکه فهم هشام بوده که حاضر در مجلس بوده که برای ما حجت دارد، ای فهم جناب ابن ابی عمیر بوده که او هم همچنین است، ای حتی شیخ الطائفه که تهذیب آورده‌اند. اگر فهم شیخ الطائفه هم باشد از باب شخص خبیری است که ظهور را از مجموع ادله‌ای که در ذهن شریفش هست، می‌فهمد. ولو اینکه از مرحوم شیخ ضعیف‌تر می‌شود ولی باز ما مشکلی نداریم. یعنی از حیث محتوا قرار نیست که ما سراغ منافشه در این «یعنی» برویم. چرا؟ چون مطلبی است که خوب است. فقط باید آن را فهمید و تحلیل کرد. چرا ما مقابل آن برویم که بخواهیم به آن ایراد بگیریم.

«يعني من صامه أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه وإن كان يوما من شهر رمضان»؛ ولو ماه رمضان باشد اما باید آن را قضا کند. چرا؟ چون «صام انه من شهر رمضان». خب چرا باید قضا کند؟ «لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان، ومن خالفها كان عليه القضاء»؛ سنت این است. همین است که در این عبارت نوشته‌اند؛ «از این روایت ظاهر است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اول ماه، جعلی خاص نموده اند»؛ جعل خاص یعنی همین سنت. «جعل خاص نموده‌اند که آن روز به‌عنوان شعبان روزه گرفته شود و لذا ربطی به استصحاب ندارد». این روایت هشام در مانحن فیه روایت مهمی است. عرض کردم که ما هم بناء بر قبول «یعنی» داریم نه منافشه در مفادش.

> 6:00

شاگرد: فهم مرحوم شیخ از مجموع روایات، همیشه برای ما حجت است؟

استاد: نه، نمی‌خواهم بگویم که فهم ایشان حجت است. می‌خواهم بگویم فهم ایشان از این باب که در روایات استظهار دارند، اگر در مفادش منافشه‌ای ندارید، در مفاد آن جمله با ایشان معیت می‌کنیم.

شاگرد: به این معنا که یک روایت مطلقی داریم که شیخ آن را تفصیل می‌دهد و می‌گوید منظور امام این حالت است؛ اینکه یک مطلقی را حمل بر مقیدی بکنند، با توجه به فهمی که از مجموع روایات دارند، همیشه این حمل ایشان بر ما حجت است؟

استاد: نه، اگر ما در مقام فهم به خلاف آن رسیدیم... .

شاگرد: اگر نرسیدیم، چه؟

استاد: اگر به خلاف آن نرسیدیم، از این باب که ذهن ما با ایشان معیت بکند، ما هم شریک ایشان در فهم می‌شویم. اما اگر معیت نکند از باب کسی که متحیر است، اتکاء به فهم یک خبره می‌کند، این یکی از مصادیق رجوع به خبره است.

شاگرد: یعنی با یک روایت مطلقی برخورد می‌کنیم که شیخ آن را بر معنای مقیدی حمل کرده‌اند، در فرضی که خودمان از آن استظهاری نداریم و فهمی مخالف با آن نداریم، فهم ایشان برای ما حجت است؟

استاد: به این معنا که اگر فردا ما این را به شارع نسبت دادیم؛ اتکاءً به استظهار یک خبیری که ما خودمان به او رجوع کردیم، مشکلی ندارد. لذا منظور اصلی من هم این است که ما مدام در صدد این نباشیم که در مفاد «یعنی» منافشه کنیم. مقصود اصلی من این است. و الا ابتدا به ساکن می‌توانیم در «یعنی» منافشه کنیم. منافشه محتوایی بکنیم. می‌خواهم بگویم که رویکرد الآن من این نیست.

شاگرد۲: اگر مجتهدی که خبره است به این روایات مراجعه می‌کند و خودش امارات را می‌بیند که او را مردد می‌کند... .

استاد: بله، حتی اگر برای خود هشامی که در مجلس بود، باشد، فهم او برای ما حجت نیست؛ اگر بفهمیم. یعنی ما با استظهار از مجموع ادله فهمیدیم که هشام در فهم مقصود امام اشتباه کرده است، این برای ما حجت نیست. لذا اول تأکیدی کردم که در اینجا کاری به احراز واقع ندارم؛ تنها با تحصیل الحجه کار داریم. می‌خواهیم یک مشایی داشته باشم، با فرض اینکه نمی‌دانم، عقلاء من را مذمت نکنند که چرا این کار را کردی؟

شاگرد۲: خود مجتهد اهل خبره است، به یک روایت نگاه می‌کند و چند نکته در روایت می‌بیند که این روایت برای او مجمل می‌شود، دراین‌صورت حجت دارد که به فهم شیخ رجوع کند؟ با اینکه خودش اهل خبره است و با خبرویت خودش می‌بیند که روایت ظهور ندارد؟

استاد: ظهور ندارد به‌خاطر اینکه او دچار شبهه شده است.

شاگرد: نه فقط شبهه. گاهی مجرد شبهه است، گاهی اوقات در خود نص، یک امر محتمل القرینیه هست،.. .

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۶

[2] همان ۱۷

جواز رجوع به فالاعلم در تمام احتیاطات واجب

استاد: مانعی ندارد. این فضا خیلی وسیع است. مداقه‌کردن‌ها و سخت‌گرفتن‌ها یک چیز است... . شخصی بود که مدام اصرار می‌کرد که از حاج آقا بپرس احتیاط‌های واجب و احوط‌های ایشان، در هر صورت می‌توانیم به فالاعلم رجوع کنیم؟ یا نه، بعضی از احتیاط‌های واجب هست که مشمول فرمایش آسید احمد در حاشیه عروه است؟ مرحوم آسید احمد خوانساری در حاشیه عروه فرمودند در احوط اعلم، می‌توان به فالاعلم رجوع کرد، نه جایی که احتیاط اعلم، تعریض به ساری‌ین است. به عبارت دیگر درجایی‌که اعلم رجوع کرد و با فرض اعلمیت، تمام زور علمی خودش را زد اما مطلب صاف نشد و احتیاط کرد، در اینجا هم می‌توانند بگویدای مقلدین به فالاعلم رجوع کنید؟ خب در اینجا که فرض گرفتیم فالاعلم است، اعلم زور خودش را زد اما فتوایی نداد، خب فالاعلم از جیب خودش فتوا را در آورده؟! لذا در اینجا مرحوم آسید احمد مطلبی را دارند که احتیاطی که اعلم مراجعه کرده و بحث سر نرسیده، این احتیاط واجب الاتیان است و حتماً باید گوش به حرف بدهند. چون اعلم، فتوای فالاعلم را قبول ندارد. می‌گوید شما از کجا فتوا داده‌اید؟! و حال آنکه من این را بیست روز بحث کردم و نشد! لذا اعلم این فتوا را قبول ندارد.

چندین بار گفتند که از حاج آقا بپرسید که ایشان هم همینطور هست یا نه؟ یعنی جایی که ایشان در بحثی احوط گفته‌اند که بعد از مراجعه هم، سر نرسیده است، در اینجا قبول دارند که به فالاعلم رجوع شود یا نه؟ خب برای خود من هم جالب بود. در یک جلسه‌ای از ایشان سؤال شد. ایشان فرمودند که می‌توانند؛ هرکجا اعلم احوط گفته می‌توانند رجوع کند. خب من در آن جا فرمایش آقای خوانساری را تذکر دادم که ایشان در حاشیه عروه می‌گویند اعلم با اینکه اعلم بود اما نتوانست فتوا بدهد، چطور فالاعلم توانسته فتوا دهد؟ حاج آقا یک جمله کوتاهی را گفتند. فرمودند گاهی ذهن اعلم دچار شبهه می‌شود که فالاعلم دچار این شبهه نمی‌شود. یعنی محال نیست با اینکه اعلم است، نتواند بحث را صاف کند، گاهی با اینکه اعلم است دچار شبهه می‌شود، لذا فالاعلم صاف‌تر می‌رود. این مطلب خیلی باز و خوبی است. یعنی اینطور نیست که چون اعلم است، تمام شود و همه کنار بروند؛ چون اعلم است؛ او هم که نتوانست بحث را صاف کند پس بحث پا در هوا مانده است. ایشان فرمودند نه، گاهی اعلم به میدان می‌آید اما برای او صاف نمی‌شود. لذا با سهولت امر استنباط، شریعت و احکام آن، این مسأله حل می‌شود. و الا حتی کسانی می‌آیند که در طول تاریخ فقه شبهه اعلمیت دارند که خیلی از جاها هم احتیاط می‌کنند، دست همه دیگر بسته می‌شود! شما بگویید کاشف الغطاء، شهید اول و کسانی که شبهه اعلمیت دارند، هر کجا احتیاط کردند دست همه بسته است، چرا؟ چون اینها که اعلم هستند نتوانستند کار را سر برسانند، دیگران چه کاره هستند؟!

> 13:29

شاگرد: با این موضوع باز فرق می‌کند. این خودش اهل خبره است. اما در بحثی که فرمودید ممکن است این خبره نشد، خبره دیگر می‌شود. عقلاء هم این را دارند. اما این شخص خودش اهل خبره است. با خبرویتش در روایات امارات را دید، اماراتی که او را به شک انداخت، باز بگوییم تو که اهل

خبره هستی، با اینکه محتمل القرینه را در روایات دیدی، به گردن مرحوم شیخ بیاندازی.

استاد: با اینکه اهل خبرهای ولی همین که شک میکنی معلوم میشود که اهل خبره نیستی!

شاگرد: نه، خیلی وقتها اهل خبره شک میکند.

استاد: البته شوخی کردم. میخواستم بگویم درست است که شک میکند اما چون اهل خبره است هر کجا که شک کرد، جای شک هم هست؟ کلیت این را قبول دارید؟

شاگرد: نه

استاد: نه، تمام شد. من هم همین را میخواهم بگویم. چرا سخت میگیری؟ چرا کاری کنیم که راه را ببندیم؟! اهل خبره بود و شک کرد، دیگر کسی نمیتواند پایش را جلو بگذارد. مثلاً کسی است که در فقه مجتهد است اما در اصول مجتهد نیست. در مسائل اصولی نمیتواند اجتهاد کند؛ در اصول قوه اجتهاد ندارد، شما اجازه میدهی که در فقه اجتهاد کند، اما وقتی بحث فقهی، محتاج بحث اصولی شد، بحث اصولی را از یک اعلم و خبره در اصول تقلید کند؟ عدهای میگویند که نمیشود. تو ای مجتهد هستی که در اصول هم باید مجتهد باشی، اگر هم که نیستی، خب نیستی. اما آیا واقعاً به این صورت است؟ این محتمل نیست که کسی در فقه مجتهد است اما در اصول به خبره مراجعه کند؟ حتی در فقه مجتهد است و نتوانسته بهخوبی مسأله را بررسی کند، به خبره مراجعه میکند. وقتی اجتهاد بر او حرام است که محصّل شود، نه آن وقتی که بر او عسر دارد.

خدا رحمت کند آقای کازرونی را! از علماء بزرگ یزد بودند که تحصیلاتشان در اصفهان بود. ایشان واقعاً هم بزرگ بودند. از آقای علاقهبند که شاگردشان بودم، همان اوائل طلبگی پرسیدم در یزد مجتهد چه کسی است؟ فرمودند اگر باشد آقای کازرونی است. آقای علاقهبند وقتی این را گفتند که بزرگانی در یزد بودند. گویا ایشان همه را کنار گذاشتند و تنها اسم مرحوم آقای کازرونی را آوردند. خدا رحمتشان کند! حاج آقای کازرونی مطلبی را خیلی با نمک میگفتند. میگفتند اگر چشمم ببیند، حال داشته باشم، دستم کتاب باشد، مراجعه بکنم و... ، همه اینها را ردیف کردند و بعد گفتند «هی»! یعنی من مجتهد هستم! یعنی میتوانم بحث را سر برسانم و استنباط را انجام بدهم. بعد میفرمودند نه چشمم میبیند، نه حال دارم، دوباره اینها را ردیف میکردند و در آخر کار معنای «هی» معلوم میشد. حالا من مجتهد هستم؟! آن «هی» یعنی من قوه اجتهاد را دارم ولی با این اوضاع بالفعل، از استنباط متمکن نیستم، لذا به خبره مراجعه میکنم. منظور میشود که این مسائل را طوری پیش برد که کار سخت شود و مضیق شود. میشود هم با یک وسعت دیگری پیش برود.

علیای حال این جمله حاج آقا را گفتم چون این جمله ایشان برای خود من خیلی جالب بود. با اینکه من احتیاطهای خودشان را میپرسیدم اما ایشان فرمودند گاهی یک اعلم یک بحث را سر من میرساند ولی فالاعلم سر میرساند، و عند الله هم فالاعلم درست جلو رفته است. این جور نیست که چون او اعلم است و شبهه کرد، دیگر دست همه بسته باشد. فالاعلم هم مجتهد است لذا جلو میرود و میتواند هم مصیب باشد.

شاگرد: خب چرا همه جا اجازه دادند؟ میگویند گاهی اینطور میشود. به همه جا تسری بدهیم؟

استاد: چون این محتمل است، او فعلاً میگوید من برای تو حجت ندارم، به حجت بعدی مراجعه کن. با احوط خودش میگوید که من به حجت نرسیدم، لذا احتیاط میکنم. شما مجاز هستید که به حجت بعدی مراجعه کنید. من به حجت نرسیدم، نه اینکه به فقدان الحجه رسیدم.

شاگرد: پس باید تفصیل داد، یعنی آن جاهایی که او دارد تخطئه میکند، نه؛ اما جاهایی که او تخطئه میکند بله.

استاد: من که حرفی ندارم. ولی صحبت سر این است که تخطئه دیگران توسط او، برای دیگران هم حجیت دارد؟ مجتهد میگویی من رسیدم و حکم خدا این است، لذا میگویی حجت است. چون مقلّد او بینه و بین الله، چنین گفته است. اما آن جایی هم که بگوید دیگران اشتباه کردهاند، این هم حجت میشود؟! معنای احوط هم این است که دیگران قطعاً اشتباه نکردهاند، تخطئه نمیکند. میگویی دیگران که فتوا دادهاند، در دادن فتوا عجله کردهاند و خوب تفحص نکردهاند. تخطئه مقدار فحص و کار علمی آنها را دارد. نه تخطئه ثبوتی.

شاگرد: شاید ثبوتی هم باشد. مثلاً او به جواز رسیده و نظر من روی ممنوعیت است، لذا میگویم که به اشتباه به جواز رسیده است.

استاد: خب اگر جواز نیست که میگویی اقوی عدم الجواز. اگر تخطئه باشد به این صورت میشود.

شاگرد: به حدی هم نرسیده که بتواند فتوا بدهد ولی ادله طرف مقابل هم صاف نیست. جواز هم صاف نیست.

استاد: اگر در اصل جواز به فتوا نرسیده پس شک دارد که جواز هست یا نیست. وقتی شک دارد چطور دیگران را ثبوتا تخطئه کند؟!

شاگرد۲: فرمودید اگر اعلم ادله اطراف یک قول را بررسی کرد و نظر فالاعلم را هم تخطئه کرد، روی این فرض برخی از آقایان میفرمایند که مراجعه به فالاعلم، عقلائی نیست و مرحوم بهجت میفرمودند عقلائی هست؟

استاد: بله، علیای حال من اقول را گفتم که خودتان بررسی کنید. ولی این حرف حاج آقا خصوصیت خاص خودش را دارد که آدم میبیند که آسان است. اعلم است و با وجود اعلمیتش به فتوا نرسیده است، خب فالاعلم فتوا را از کجا در آورده است؟ اینها همه صاف است. اما حرف حاج آقا وقتی مقابل اینها مطرح میشود یک نحو خصوصیت خاص خودش را دارد که میگویند میشود که اعلم دچار شبهه شود و نتواند صاف کند، اما فالاعلم در همینجا فتوا داشته باشد. این برای خود من جالب بود.

مخالفت برخی از اعاظم با صورت نیت ما فی الذمه در صوم یوم الشک

> **مسألة ١٧ : صوم يوم الشك يتصور على وجوه :**
>
> **الأوّل: أن يصوم على أنه من شعبان ، وهذا لا إشكال فيه سواء نواه ندباً أو بنية ما عليه من القضاء أو النذر أو نحو ذلك، ولو انكشف بعد ذلك أنه كان من رمضان أجزأ عنه وحسب كذلك.**
>
> **الثاني: أن يصومه بنية أنه من رمضان ، والأقوى بطلانه وإن صادف الواقع.**
>
> **الثالث: أن يصومه على أنه إن كان من شعبان كان ندباً أو قضاءً مثلاً وإن كان من رمضان كان واجباً، والأقوى بطلانه أيضاً.**
>
> **الرابع: أن يصومه بنية القربة المطلقة بقصد ما في الذمة وكان في ذهنه أنه إما من رمضان أو غيره بأن يكون التردد في المنوي لا في نيته ، فالأقوى صحته ، وإن كان الأحوط خلافه[1]**

علیای حال بحث اصلی ما در این روایت هشام است که «یعنی» را بهعنوان یک محتوای قابلقبول پذیرفتیم و در آن مناقشه نکردیم. لذا الآن با این فهم بهدنبال فقه الحدیث میرویم. من عروه پنجاه حاشیهای را دیدم؛ چهار نفر از اجلا ساادات و مراجع به فرض چهارم سید هم اشکال کردند. سید در یوم الشک چهار فرض را فرمودند؛ نسبت بهسومی که خود سید هم فرمودند «اقوی بطلانه»، چهارمی را هم سید فرمودند اقوی صحت آن است، و ان کان الاحوط خلافه. فرض چهارم این بود: «ان یصوم بنیة القربة المطلقة و کان فی ذهنه...».

21:53

بین پنجاه نفری که در این عروه هست، چهار نفر در همین فرض چهارم –نیت قربت مطلقه- اشکال کردهاند. من یادداشت دارم. از مراجع بعد از آشیخ عبدالکریم، مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای حجت کوهکمرهای میگویند اگر نیت قربت مطلقه هم بکند درست نیست. آقای صدر میگویند متعین همان اول است. به گمانم این چهارزگوار خیلی به «لان السنة جائت» عنایت کردهاند که در فرض

چهارم سید هم اشکال کردهاند. مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای حجت، مرحوم حاج آقا تقی قمی، آسید عبدالهادی شیرازی. آسید عبدالهادی شیرازی فرمودهاند: «فی کونه أقوی نظر فلا یترک الاحتیاط.

(الشیرازی)[2]»؛ یعنی حتی اگر نیت قربت مطلقه بکند ایشان فرمودهاند معلوم نیست، احتیاط واجب این است که اعاده کند. خب چهار نفر از این اجلا قبول نکردهاند. حتی قربت مطلقه را. گفتند که روزه او اشکال دارد. تنها صورتی که قبول دارند به گمانم همین جمله است: «السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان». این نباشد خلاف سنت است. فلذا روزه محل اشکال میشود. حالا روزه به نیت «ان کان من شعبان، ان کان من رمضان» گرفته، نشد. «علی انه من شعبان» روزه گرفت، نشد. «علی انه من شعبان» یعنی به چه صورت؟ عمدا؟ سهوا؟ جهلا؟ همه را میگیرد. «السنة جائت علی انه من شعبان» تمام شد. اگر به این صورت بود روزه درست است، اگر نبود درست نیست. به احتمال زیاد آن بزرگواران ناظر به همین روایت هشام هستند که حتی در قربت مطلقه اشکال کردهاند. لذا این روایت نیاز دارد که تحلیل مفصلی در اقسامش انجام شود. چهار، پنج قسم در ذهن من هست که عرض میکنم، شما هم هر چه که به ذهنتان آمد در ادامه بحث به این وجوه اضافه کنید و ببینیم در مآل باید چطور جمعبندی کنیم.

---

[1] العروة الوثقی ج۲ ص۴۱۲

[2] العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشّی) ج۳ ص۵۳۷

فقه الحدیث روایت هشام و برداشت دو گروه از اعظم

خب حضرت فرمودند: **«من صامه قضاه وإن كان كذلك، يعني من صامه أنه من شهر رمضان بغير رؤية قضاه، وإن كان يوما من شهر رمضان»؛** ببینید خود روایت قبول دارد که «کان یوما من شهر رمضان». به عبارت دیگر کلمه «یعنی» قبول دارد که این یوم الشک میتواند واقعاً در عالم ثبوت، روزی از ماه مبارک باشد، خب چرا قضا کند؟! «لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان»؛ سنت این است که حضرت یاد دادند، اگر میخواهید یوم الشک را روزه بگیرید حتماً باید نیت روز آخر ماه شعبان را بکنید. غیر از این نه. خب پس اینکه دو تا شد، درحالیکه ثالثی هم دارد. اولی صغری است؟ یا اولی، مفسر بعدی است؟

ظاهراً عبارت این است که ذیل، قرینه صدر میشود. نه اینکه صدر، قرینه ذیل باشد. مرحوم آقای حکیم در مستمسک حصر اضافی گرفته بودند. حصر اضافی یعنی صدر روایت را قرینه تفسیر ذیل گرفتهاند؛ یعنی اول فرمود «قضاه یعنی من صامه علی انه من شهر رمضان»، پس هر کسی نیت کرد که «علی انه من شهر رمضان» این باطل است. بعد میگویند «السنة جاءت علی انه من شعبان»، خب حال کسی نه ماه شعبان را نیت کرد و نه ماه رمضان را، گفت «ان کان من شهر رمضان فواجب، ان کان من شهر شعبان فندب»، این کدام یک از اینها است؟ صدر کلام است یا ذیل آن است؟ هیچکدام. چون صدر کلام این است که «صام علی انه من شعبان»، ذیل کلام این است که «ان السنة جاءت علی انه من شعبان»، خب اینکه ثالثی برای آنها است!

اگر همانطوری که مرحوم حکیم فرمودند بگوییم صدر عبارت قرینهای برای ذیل است، «لان السنة جاءت في صيامه على أنه من شعبان»؛ یعنی «علی انه من شهر رمضان» باطل است. به عبارت دیگر به این صورت میشود: «لان السنة جاءت علی النهی ان یصوم علی انه من شهر رمضان». سنت فقط همین است. خب کسی که میگوید «ان کان و ان کان»، بهصورت «علی انه من شهر شعبان» که نگرفته است. پس او مشکلی ندارد. خلاف سنت نکرده است. صدر کلام ذیل را معنا میکند. حصر اضافهای است که فرمودند. اما اگر بگوییم نه، ذیل اقوی است و صدر را هم باید صغرایی از آن بگیریم؛ ذیل این است: «ان السنة جاءت علی انه من شعبان»، این چهار بزرگواری که حاشیه زدهاند، به گمانم حرفشان همین است. صریحاً دارد میگوید که سنت چیست؛ باید نیت شعبان کنید و خلاص. خب پس قبلی هم مصداقی از همین بود؛ این کبری بود و قبلی صغرای آن بود؛ چون سنت این است که حتماً باید نیت شعبان کنید پس اگر بهصورت «علی انه من شهر رمضان» نیت کردی باطل است. خب اگر این کبری است، اگر بگوید «ان کان و ان کان»، این هم باطل است. چرا؟ چون طبق سنت عمل **نکرده** است. «خالف السنة».

شاگرد: منافات صدر و ذیل چیست که میخواهیم بر هم حمل کنید؟

استاد: منافاتش این است که ثالث دارد. میگوید «قضاه»، چرا؟ چون «من صامه علی انه من شهر رمضان».

شاگرد: تا اینجا مجموعه صدر میشود.

استاد: بله، صدر می‌گوید اگر به‌صورت «علی انه من شهر رمضان» نیت کرد، قضا کند. پس اگر گفت «ان کان من رمضان و ان کان من شعبان» باید قضا بکند یا نکند؟ قضا نکند. چون تنها گفت که باید این را قضا کند. اما ذیل چه می‌گوید؟ ذیل می‌گوید «السنة جاءت علی انه من شعبان» یعنی فقط باید نیت شعبان کند. پس کسی که گفت «ان کان و ان کان»، نیت شعبان نکرده و طبق سنت عمل نکرده؛ «ومن خالفها كان عليه القضاء». آقای حکیم صدر را قرینه ذیل گرفتند و گفتند حصر اضافی است و مشکلی ندارد. این را در توجیه وجه ثالث و رابع فرمودند.

شاگرد: حصر از کجا استفاده می‌شود؟

استاد: «و من خالفها کان علیه القضاء»؛ هر کسی با «علی انه من شعبان» کرد، «کان علیه القضاء».

شاگرد: اینکه سنت منحصراً این است که از شعبان باشد، از کجا در می‌آید؟

استاد: از «خالف». هر کسی که این سنت را مخالفت کرد، «کان علیه القضاء».

شاگرد: نمی‌گوید که سنت، منحصراً شعبان است. می‌گوید اگر به‌صورت «علی انه من شعبان» روزه بگیری این سنت است.

استاد: خب آن فرمایش مرحوم حکیم است که در اینجا یک اسم از آن را می‌گوید. لذا ثالث هم عدیل این است. اما ظاهر عبارت انحصار نیست؟ «السنة جاءت من خالفها»، ضمیر «ها» به سنت بر می‌گردد. «من جاءت» یعنی «علی هذا النحو» یا «علی غیر هذا النحو»؟ عبارت چیست؟

شاگرد۲: در روایت زهری هم هست که دو طرفش را دارد:

> **عن محمد بن شهاب الزهري قال: سمعت علي بن الحسين عليه السلام يقول: يوم الشك أمرنا بصيامه ونهينا عنه أمرنا ان يصوموه الانسان علی أنه من شعبان، ونهينا عن أن يصوموه علی أنه من شهر رمضان وهو لم ير الهلال[1]**

استاد: احسنت، آن جا نهی هم دارد. البته آن دو مورد را ذکر می‌کند و ثالث را ذکر نمی‌کند. باید به آن روایت برسیم.

شاگرد: امر دارد که انسان باید به این صورت بگیرد.

استاد: خب ایشان می‌گویند که «امرنا» حصر را نمی‌رساند. «امرنا» به این صورت و «امرنا» به‌غیر از آن ولی «نهینا» از مقابلش.

شاگرد: در اینجا مفهوم تحدید می‌آید.

استاد: بله، ظاهر عبارت که مخالف را می‌آورد، ظهور عرفی در این پیدا می‌کند. ولی فرمایش ایشان در مقام جمع خیلی خوب است. یعنی وقتی سائر ادله را در اینجا ببینیم و جمع کنیم، خوب به نظر می‌آید. خب چقدر روایت هست که می‌گوید «ان کان و ان کان». چطور آن روایات می‌گویند اگر اینطور روزه بگیری صحیح است؛ یوم وفق له، اما در اینجا به این صورت می‌گویند؟ لذا بیان ایشان در مقام جمع، خیلی خوب است. اما به گمانم فعلاً ظهور خوبی در انحصار دارد. فی حد نفسه و قطع نظر

از جمع با سایر روایات.

> 31:57

آن چه که سؤال ما است، این است: الآن فعلاً کبری را به این صورت می‌گیریم: وقتی به نیت شعبان روزه گرفت، قطعاً سنت است. اگر به نیت شعبان نگرفت، باید قضا کند. وقتی قضا می‌کند او مشکلی ندارد. در مانحن فیه خود معنای «قضاء» یعنی امر ثبوتی «کان من شهر رمضان» بالفعل بود. خب حالا که بالفعل بوده او چه کار کرده؟ طبق سنت که رفتار نکرده، وقتی طبق سنت رفتار نکرده، مأتیٌ به او، منهی عنه بوده. فروض طرف دیگرش را هم می‌بینیم تا برسیم به اینکه باید قضا بکند که نهی یکی از آن‌ها است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۶

صور مفروض در اجزاء صوم مندوب از واجب، در سوم الشک

مهم مطلبی است که در این چند لحظه میخواهم عرض کنم که مقدمه آن طرفش هم هست. وقتی حضرت فرمودند «صامه علی من شهر رمضان، قضاه»، دلالت روشن دارد که سنت در «السنة جاءت في صيامه علی أنه من شعبان» میگوید که حتماً باید «علی انه من شعبان» بگیرید. اگر «علی انه من شعبان» گرفتید، دیگر «قضاه» ندارد. اما چرا قضا نکند؟ این سؤال بسیار مهمی است. سنت چه کار کرده؟ همینی که در عبارت آقا بود، من دنبال این هستم. الآن در اینجا سنت چه کار کرده؟ با اینکه فرض گرفتیم روز برای ماه مبارک است، و فرض گرفتیم که او نیت شعبان کرده؟ شیخ انصاری فرمودند «المنوی لم یقع و الواقع لم ینو». خب این را چه کار کنیم؟

الف) رفع موضوع شهر رمضان با حکومت

در اینجا چند احتمال هست. این احتمالات را با دقت جلو میرویم. شما هم کمک کنید تا ببینیم احتمال دیگر هست یا نه. یک فرض خیلی خوب این است: البته خوب، بهمعنای شروع بحث: حکومت موضوعی باشد. بهمعنای تصرف در موضوع. تصرف در موضوع یعنی ما یک شهر مبارک داریم و امروز هم اهلال هلال شده و بعداً هم میفهمیم که واقعاً شهر مبارک است. ولی سنت چه کار میکند؟ میگوید ولو درواقع ماه مبارک است، اما شما نیت ماه شعبان بکن. حالا که بعد فهمیدم ماه مبارک بوده، میگویم من میگویم برای تو موضوعا روز شعبان بوده است. اصلاً بالحکومه من در موضوع ثبوتی تصرف کردم. یعنی موضوع واقعی برای تو شهر مبارک نبود، بلکه برای تو موضوع واقعی بالحکومه، شهر شعبان است. خب پس دیگر قضا ندارد. بهخاطر اینکه اصلاً شهر مبارک برای تو امری نداشته است. برای تو همان روزه مستحبی انجام شده و خلاص. پس «فلا قضاء»، چون شهر مبارک حکومتا برای تو نبوده. پس اول اینکه سنت در نفس الموضوع تصرف حکومتی کرده است. گفته که تو که نیت ماه شعبان کردی، اصلاً ماه مبارک امر نداشته است. تخصیص نیست، بلکه رفع موضوع است. وقتی حکومتا ماه مبارک نیست، امر هم ندارد.

ب) تخصیص وجوب روزه ماه مبارک

دوم؛ از باب عدم حکم است. سنت می‌گوید ماه مبارک بود، اما وجوب صیام شهر مبارک را برای تو تخصیص زده‌ام و برای تو واجب نبود. تو روزه ماه شعبان گرفتی که ثوابش را هم می‌بری. ماه مبارک از من قضا شد؟! نه، برای آن‌هایی که حکم بالفعل است، قضا شده، نه برای تو که به سنت عمل کردی. برای تو وجوب صیام روز اول تخصیص خورده است. پس روز ماه بود اما وجوب صیام نداشت. سنت این کار را کرد. وجوه مختلف را عرض می‌کنم. پس سنت، وجوب صیام شهر مبارک را تخصیص زده به اینکه اگر به نحو صیام رمضان گرفتی، روزه نگرفتی؛ چون حکم بالفعل بوده باید قضا کنی؛ اگر علی انه من شهر رمضان روزه گرفتی باید قضا کنی. فقط وقتی طبق سنت، علی انه من شعبان روزه گرفتی، با اینکه ماه مبارک بود، حکم نداشت. فرض اول این بود که حکومتا ماه مبارک نبود. فرض دوم این بود که تخصیص خورده بود.

شاگرد: وجوه این است که می‌خواهیم ببینیم چرا روزه بر او واجب نیست ای چرا قضا دارد؟

استاد: می‌خواهیم ببینیم که سنت چه کار کرده است. وجوه اینکه این سنت چه کار کرده که می‌گویی اگر به نیت ماه شعبان گرفتی، قضا ندارد. چرا قضا ندارم؟ وجه اول می‌گویی خب بالحکومه ماه مبارک نبود. وجه دوم می‌گویی که ماه مبارک بود ولی روزه ماه مبارک برای تو که نیت ماه شعبان کردی، تخصیص خورده.

شاگرد: یعنی جانشینی آن می‌شود و بدلیت می‌آید؟

استاد: نه، بدلیت سومی است. اینجا اصالًا واجب نبود. چیزی که واجب نبود را چرا قضا کند؟ تخصیص خورده بود و واجب نبود. این هم فرض دوم. اینها ظرافت‌کاری‌های خوبی دارد. در فقه الحدیث این دقت کنید.

ج) شیخ انصاری: بدل تفضلی

سوم؛ سنت چه کار کرده؟ سنت آمده بدل درست کرده. سنت می‌گوید ماه مبارک بود، روزه آن هم واجب بود، آن چه که مأتیٌ‌به توست، عین مأمورٌ‌به –که ماه مبارک است- نبود. چرا؟ چون نیت شعبان کردی. مأمورٌ‌به، ماه مبارک بود که بالفعل هم بود. اما مأتیٌ‌به ماه شعبان بود. خب این‌ها که دو تا است. سنت این است: می‌گویی با اینکه مأمورٌ‌به با مأتیٌ‌به تو موافق نبود،من برای آن، بدلی جعل می‌کنم. همانی که شیخ انصاری مفصل آن را تقویت کرد. فرمودند «تفضلاً». تصریح شیخ بود. فرمودند که این اصالًا امتثال ماه مبارک نبود. این بحث را خواندیم. اما برای اینکه تصور کنیم ایشان چه گفته‌اند تکرارش خوب است.

شاگرد: اول این بود که اصالًا وجوب نبوده، دوم این بود که وجوب بوده ولی بالفعل نبوده... .

> 39:15

استاد: نه، اول که اصالًا ماه مبارک نبوده، بالحکومه. دوم این است که ماه مبارک بوده اما وجوب صوم ماه مبارک در این روز تخصیص خورده بود. اصالًا واجب نبوده. سوم، هم ماه مبارک بوده و هم وجوب بوده ولی چون به سنت عمل کرده، سنت به او می‌گوید مأتیٌ‌به تو عین مأمورٌ‌به نبود، اما من بدل آن قبول می‌کنم. شیخ فرمودند این اصالًا ربطی به آن ندارد.

> لكون الواجب معيّنا غير قابل للتدارك إلاّ على وجه القضاء الذي هو مطلوب جديد، و ليس امتثال لصوم شهر رمضان ... أنّ الحكم بالإجزاء مع الجهل تفضّل من اللّه تعالى و توسعة منه لا من باب حصول الامتثال بصوم رمضان... و من هذا يعلم أنّ ما ذكر في الأخبار المستفيضة من أنّ يوم الشّك إذا صامه الإنسان ظهر أنّه من رمضان فهو يوم وفّق له لا يدلّ على أنّ امتثال صوم شهر رمضان حصل به في متن الواقع- كما يتراءى منها ذلك في بادئ النظر- بل المراد حصول التوفيق لأجل حكم اللّه تعالى بالإجزاء تفضّلا، مع عدم تحقّق الإفطار في أيّام رمضان[1]

این تفضل در اینجا به همین معنا است. شما روزهای گرفته‌اید، با اینکه روزه واجب بوده و ماه مبارک هم بوده اما مأتیٌ‌به شما روزه ماه مبارک نبوده و مأمورٌ‌به نبوده، خدای متعال طبق سنت، تفضل به جای سنت و بدل آن، قبول می‌کند. چون بدل آمد دیگر قضا نکن. و الا طبق قاعده قضا داشت. چون بدل برای آن آمد قضا ندارد. خب کسی که روزه نگرفت ای «علی انه من رمضان» گرفت، دیگر این تفضل شامل حال او نیست و باید قضا کند. این هم سوم بود.

شاگرد: سنت عبارت اخری از استصحاب نیست؟ دراینصورت همه اینها خلاف ظاهر می‌شود، تنها اشتباه در تطبیق بوده.

د) اجزاء صوم مندوب از واجب به نحو جعل داعی بر داعی در قالب استصحاب شعبان

استاد: حال چهارمی که قبلاً عرض کرده بودم را تکرار می‌کنم. پس سه وجه را عرض کردم که سنت چه کار کرده است؛ حکومت تصرف در موضوع، تخصیص حکم بدون تصرف در موضوع، جعل بدل برای مأمورٌ‌به واقعی ولو مأتیٌ‌به آن نیست. وجه چهارم هم این است که مأمورٌ‌به و مأتیٌ‌به عین هم هستند. آن چه که او در روز سیام آورد و بعد فهمید که ماه مبارک بوده واقعاً فردی از صوم ماه مبارک است. و مأمورٌ‌به و مأتیٌ‌به، بالدقه عین هم هستند. هیچ تفاوتی ندارند. پس سنت چه کار کرده؟! نیت هم که نکرده! با اینکه سنت این است که «جاءت علی انه من شعبان». این سنت چه کار کرده که شما ادعای می‌کنید که روزه را قضا نمی‌کنید؟ خب چون مأتیٌ‌به با مأمورٌ‌به یکی بوده و شما مأمورٌ‌به را آورده‌اید، چرا قضا کنید؟ خب چطور مأمورٌ‌به و مأتیٌ‌به مطابقند؟

به این بیان: سنت چه کار کرده؟ نه تصرف موضوعی کرده و نه تخصیص زده، بلکه سنت، داعی به داعی درست کرده. سنت می‌خواسته شما برای روز اول ماه مبارک احتیاط کنید و به آن برسید. اما این احتیاط یک لوازمی داشته، اگر میخ این احتیاط را به‌طور رسمی بکوبید، با مالکات، با تسهیل، با تعظیم شعائر جور نبود و به آنها صدمه می‌زد. خب سنت چه کار کرده؟ اوالاً یک استصحابی را در اینجا دیده که با سائر استصحابات فرق می‌کند. استصحاب یک قاعده کلی است که در همه جا هست. اما در بعض مجالات بر استصحاب مضراتی بار است. شارع می‌گوید صالح نیست، در اینجا استصحاب نکنید. در بعض مجالات شارع به استصحاب نگاه می‌کند و می‌گوید

به به! عجب استصحابی است! چه حِکَم و فوائدی دارد! لذا این استصحاب را جلا میدهد.

سنت چیست؟ سنت جلا دادن به یک استصحاب است. در مجلایی که بر عمل به آن استصحاب، مصالح کثیره بار است. پس سنت چیزی جز نمود دادن و بالا بردن و اهمیت دادن به استصحاب است. چرا؟ بهخاطر لوازمش. خب وقتی به این صورت شد، سنت چه کار کرده؟ سنت میخواسته ماه مبارک از شما فوت نشود. شما روزه ماه مبارک را بگیری و داعی به داعی درست کنید. داعی مباشری که شما که میگویی «انوی الصوم»، شعبان است. میگویی من دارم روزه ماه شعبان را میگیرم و مستصحب هستم. نه نظم به هم خورد، نه تعظیم شعائر به هم خورد، فردا قاطبه امت اسلامیه با اهمیت خودش روزه میگیرند. سهولت به هم نخورد، نظم به هم نخورد، میقات به هم نخورد، همه اینها سرجای خودش است. خب من که میخواهم برای امر ثبوتی احتیاط کنم؟ خب نیت شعبان بکن. داعی مباشری است. داعیای اینکه به من میگویند نیت شعبان بکن، این بود که اگر امر ثبوتی بالفعل است، احتیاط از شما فوت نشود. در اینجا سنت نه جعل بدل کرد و نه کار دیگری کرد؛ اصالً سنت میخواست شما را به احتیاط ماه مبارک برساند. اما اگر امر میشد که احتیاط بکن، مسلمانان بهدنبال امر به احتیاط شارع بلند میشدند. میقات به هم میخورد؛ همه روزه میگرفتند و نمیدانستند که چه زمانی است؛ ماه اول است یا دوم؟ روزه چهارم است؟ میگویی نه سومی آن ماه مبارک است و چهارمی آن برای ماه مبارک است. اصالً نظم به هم میخورد. لذا آمدهاند این را جدا کردهاند.

اگر سنت این کار را کرده، این معنای طولیت میشود. در اینجا دیگر نسخ معنا ندارد. یعنی شارع تنها امر ماه مبارک را مدیریت امتثال کرده است. فقط چون در اینجا استصحاب مهم بوده و بر آن آثار بار بوده، شارع کار عظیمی انجام داده. آمده آن یقین دوم استصحاب را بهشدت بالا برده. «لاتنقض الیقین بالشک و لکن تنقضه بیقین آخر»، گاهی میبینید که کاری به قسمت اول ندارند و دومی را میگویند. میگویند «تنقضه بیقین»، یعنی یقین دوم را برای نظم و تعظیم شعائر خیلی بزرگ میکنند. وقتی میخواهی روزه بگیری باید یقین بیاید. یعنی قبلی را «لاتنقضه بیقین آخر». پس استصحاب که تفاوتی نکرد. برای حِکَم متفرع بر این استصحاب در مانحن فیه یقین دوم جلوه داده شد. «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، یعنی «صم للیقین و افطر للیقین»، این یقین کدام یقین است؟ یقین دوم است. «تنقضه بیقین»، این را دارند بزرگ میکنند. همانطور که عرض کردم اگر به مسائل آن فکر کنید به گمانم خیلی واضح است. فقط میخواهد آدم انس بگیرد و ببیند اگر خلاف اینها میشد... . آقا هم همگرائی را فرمودند. عرض کردم این «تنقضه بیقین» همگرائی هم که دارد. این استصحاب است و قاعده به این خوبی است که این قدر هم فوائد دارد. بنابراین سنت، اصالً تصرفی در ثبوت نکرده است. اصالً نگفته اگر شما ماه مبارک را روزه گرفتید، وجوب بالفعل نیست، ای اگر روزه گرفتید روزه شما مأمورٌبه نیست. اصالً این کار را نکرده است. سنت داعی به داعی را مطرح کرده و گفته من راهی به تو دای میدهم که به صوم واقعی ماه مبارک برسی، بدون اینکه مبتلا به مفاسد و آثاری که بر آن مترتب است، شود. به نحو داعی به داعی.

شاگرد: فرمودید مورد پنجم هم دارد؟

استاد: انشاءالله شنبه در همین روایت تأمل بکنید و فروض دیگری هم ذیل آن ماندهاست.

شاگرد۲: احتمال پنجمی هم داریم؟

استاد: نه، احتمال پنجم نیست. در مجموع روایت، قضا و غیر قضا، و صور قضا و صور غیر قضا بود. آلآن تنها توجیه این بود که محتملات سنت چیست. سنت چه کار کرده. این چهار مورد را در محتملات مطرح کردیم. مسأله «خالف السنة» ماند. «خالف السنة» چیست؟ درجاییکه با سنت مخالفت کرده چرا باطل است؟ روی این مبانی باید بررسی کنیم. مخصوصاً روی مبانی چهارم. اینها بود که عرض کردم پنج-شش مورد وجوه قضاء هست. انشاءالله شنبه بحث میکنیم.

والحمد لله رب العالمين

---

[1] كتاب الصوم، الأول ص١١٩